

THE CONFERENCE OF THE
BIRDS

ATTAR NISHAPURI

مجلس پرندگانی





حکایت سیمصرغ

ابتدای کار سیمصرغ ای عجب
جلوه‌گر بگذشت بر چین نیم شب
در میان چین فتاد از وی پری
لاجرم پر شور شد هر کشوری
هر کسی نقشی از آن پر برگرفت
هرکه دید آن نقش کاری در گرفت
آن پر اکتون در نگارستان چین ست
اطلبو العلم و لو بالصین ازین ست
گر نگشتی نقشی پزاو عیان
این همه غوغا نبودی در جهان
این همه آثار صنع از فراوست
جمله نمودار نقش پزاوست
چون نه سر پیداست وصفش را نه بن
نیست لایق بیش ازین گفتن سخن
هرکه اکتون از شما مرد رهید
سربه راه آرید و پا اندر نهید
جمله‌ی مرغان شدند آن جایگاه
بی قرار از عزت آن پادشاه
شوق او در جان ایشان کار کرد
هر یکی بی صبری بسیار کرد
عزم ره کردند و در پیش آمدند
عاشق او دشمن خویش آمدند
لیک چون ره بس دراز و دور بود
هر کسی از رفتنش رنجور بود
گرچه ره را بود هر یک کار ساز
هر یکی عذری دگر گفتند باز

بعد از آن طاوس آمد ز رنگار
نقش پرش صد چه بل که صد هزار
چون عروسی جلوه کردن ساز کرد
هر پر او جلوه‌ای آغاز کرد
گفت تا نقاش غییم نقش بست
چینیان را شد قلم انگشت دست
گرچه من جبریل مرغانم ولیک
رفت بر من از قضا کاری نه نیک
یار شد با من به یک جا مار زشت
تا بیفتادم به خواری از بهشت
چون بدل کردند خلوت جای من
تخت بند پای من شد پای من
عزم آن دارم کزین تاریک جای
رهبری باشد به خلدم رهنمای
من نه آن مردم که در سلطان رسم
بس بود اینم که در دروان رسم
کی بود سیمرغ را پروای من؟
بس بود فردوس عالی جای من
من ندارم در جهان کاری دگر

تا بهشتم ره دهد باری دگر
هدهدش گفت ای ز خود کم کرده
هر که خواهد خانه‌ای از پادشاه
گوی نزدیک او این زن به است
خانه‌ای از حضرت سلطان به است
خانه‌ی نفس است خلد پنهان
حضرت حق هست دریایی عظیم
قطره‌ای خرد است جنات نعیم
قطره باشد هر که را دریا بود
هر چه جز دریا بود سودا بود
چون به دریا می توانی راه یافت
سوی یک شبنم چرا باید شفت؟
هر که داند گفت با خورشید را
کی تواند ماند از یک دَر باز
هر که کل شد جزو را با او چه کار
وانکه جان شد عضو را با او چه کار
گر تو هستی مرد کلی، گل بین
گل طلب، گل باش، گل شو بگل

THE VALLEY OF UNDERSTANDING

This valley is neither alpha nor omega, its end
Is mist dispersing in the sun, its origins as sure
As a firefly in the marshy distance, it extends
Endlessly; but for those who attain its pure
Essence it endures and grows, blessing body and soul
That rise and decline like a man's breath.
To see the Way you must work to become whole,
Disperse inattention and sloth, avoid death
Of spirit - it will be revealed according to you,
At the pace that you conceive. To understand
Is continually to become, to see what only few
Can see and see it through the shifting sands
Of appearance as only you who fly can see.
When, no more self-obsessed, you look directly
At the face of your friend and see eternity,
Only then ripe with all you shall learn to be.
But unless you enter this valley with deep
Resolve to cross this shadow of traps that can kill,
Like many others you'll be lost or simply sleep.
Awake from your slumber and seek your friend
Or like an arrow your flight will with the wind bend.



غزل غزل های

سپهر

چاپ چهارم

